### ****دوران امامت****امام رضا علیه السلام

[این مکتب، پس از شهادت امام صادق علیه السلام](http://www.hawzah.net/Hawzah/Articles/Articles.aspx?LanguageID=1&id=54244&SearchText=%D8%A7%D9%85%D8%A7%D9%85%20%D8%B1%D8%B6%D8%A7)[[1]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn1" \o ") با ذخایر عظیم علمی و حدیثی و مجموعه ای از محدّثان زبردست شیعی، که برخی از آنان در مدینه سکونت داشتند و بعضی دیگر به مراکز شیعه نشین عراق، ایران و دیگر نقاط رفت و آمد داشتند؛ ادامه مسیر داد و در دروان امامت و اقامت امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام در مدینه، نیز از سرچشمه فیّاض علوم آنان بهره ها برد و شاگردان مبرّز بسیار دیگری تربیت شد و نقش تأثیرگذار مکتب مدینه بر دیگر مراکز هم چنان محفوظ بود.

در این عصر مناظرات کلامی و درگیری های فکری میان نحله ها و فرق مختلف با یکدیگر از سویی، و میان آنها با شیعیان از سوی دیگر به شدّت ادامه داشت؛ از این رو، برخی از اصحاب امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام با بهره گیری از احادیث آنان و هم چنین تجربیات کلامی و قدرت عقلانی خود به مناظره با مخالفان می پرداختند؛[[2]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn2" \o ") چنان که درباره مناظرات شخص امام رضا علیه السلام با مخالفان، نمونه های متعددی در دست است.[[3]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn3" \o ")

در برشماری تعداد راویان این دو امام همام، به این نتیجه می رسیم که تعداد کسانی که از این دو بزرگوار کسب حدیث کرده اند بیش از تعداد کسانی هستند که از سه امام بعد از امام علی علیه السلام و از سه امام بعد از امام رضا علیه السلام نقل روایت کرده اند، همین، نشانِ پویایی و تحرّک و نشاط مدرسه مدینه در طول سال های 148 هجری (سال شهادت امام صادق علیه السلام ) تا سال 203 ه. (سال شهادت امام رضا علیه السلام ) می باشد. به عنوان نمونه، شیخ طوسی تعداد راویان و اصحاب امام کاظم علیه السلام را 272 نفر و تعداد راویان امام رضا علیه السلام را 317 نفر برشمرده است؛ این در حالی است که تعداد راویان سه امام پس از امام رضا علیه السلام را به ترتیب 113 و 182 و 103 نفر، و تعداد راویان سه امام پس از امام علی علیه السلام را به ترتیب 41 و 109 و 173 نفر ذکر کرده است.[[4]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn4" \o ")

محل تحدیث، تدریس و افاضات علمی و حدیثی امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام در مدینه، مسجد نبوی بود؛ و هم چنین مجالس دیگری نیز در بیت شریف آن دو بزرگوار منعقد می شد. بنا به روایت ابن طاووس، یاران و نزدیکان امام کاظم علیه السلام در مجلس درس او حاضر می شدند و لوحه های آبنوس در آستین ها داشتند و هرگاه او کلمه ای می گفت یا در موردی فتوا می داد به ثبت آن مبادرت می کردند.[[5]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn5" \o ") شیخ مفید نیز درباره وضعیت حدیث در عصر امام کاظم علیه السلام گفته است: «مردم روایات بسیار زیادی از امام هفتم علیه السلام روایت نمودند و آن حضرت افقه زمان خود به شمار می رفت.»[[6]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn6" \o ")

بنا به روایت حاکم نیشابوری، امام رضا علیه السلام در حالی که جوانی بیست و چند ساله بود در مسجد نبوی به افتا مشغول بود![[7]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn7" \o ") چنان که طبرسی از ابوالصلت هروی نقل کرده که امام رضا علیه السلام می فرمود: «من در روضه منوّره نبوی می نشستم در حالی که علمای بسیاری در مدینه حضور داشتند، و هنگامی که یکی از آنان در پاسخ مسئله ای درمی ماند همگی آنان، افراد را به نزد من می فرستادند و من پاسخ گوی مسائل آنان بودم.»[[8]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn8" \o ")

بررسی آماری دیگری، به غیر از آنچه نسبت به تعداد راویان صورت گرفت؛ نشان می دهد که تعداد روایات منقول از این دو امام علیهماالسلام نیز، پس از امامَیْن صادقَیْن علیهماالسلام بیشترین تعداد روایات را به خود اختصاص داده است. بنابر آماری که برخی محققان از شمارش روایات کتب اربعه ارائه داده اند، تعداد روایات منقول از امام کاظم علیه السلام رقمی در حدود 1200 روایت، و از امام رضا علیه السلام در حدود 500 روایت است؛ در حالی که از هر یک از سه امام بعدی چیزی کمتر از یک صد روایت نقل شده، و از امام باقر و صادق علیهماالسلام بیش از ده هزار روایت نقل شده که بیشترین آن از امام صادق علیه السلام است.[[9]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn9" \o ")

این آمار نشان می دهد که این دو امام در قیاس با امامان بعدی، از فرصت های بهتری در نشر حدیث و تربیت محدّثان برخوردار بوده اند. چنان که دسته سوّم از اصحاب اجماع نیز در میان یاران و راویان این دو امام می باشند.

تدوین و تبویب احادیث در مکتب حدیثی مدینه

نکته شایان ذکر درباره شیوه های حاکم بر مدرسه حدیثی شیعه در مدینه آن که، پس از عصر صادقَیْن علیهماالسلام به تدریج کار تبویب و دسته بندی همراه با کتابت احادیث در کتاب ها و مجموعه های حدیثی رو به انجام گرفتن نهاد؛ و لذا در بررسی فهرست آثار قلمی اصحاب این دو امام، علیهماالسلام کار تبویب و دسته بندی احادیث به وضوع مشاهده می شود.

به عنوان نمونه، برای یونس بن عبدالرحمان که از اصحاب و راویان و وکلای مبرّز امام رضا علیه السلام بود، آثاری بدین ترتیب نقل کرده اند: کتاب الشرائع، کتاب جوامع الآثار، کتاب الجامع الکبیر فی الفقه، کتاب الصلوة، کتاب الوضوء، کتاب یوم و لیلة، کتاب السهو، کتاب الزکاة، کتاب اختلاف الحجّ، کتاب العلل الکبیر، کتاب علل الحدیث، کتاب الفرائض، کتاب الفرائض الصغیر، کتاب الاحتجاج فی الطلاق، کتاب التجارات، کتاب المزارعات، کتاب الآداب و الدلالة علی الخیر، کتاب علل النکاح و تحلیل المتعة، کتاب البیوع، کتاب الدیات، کتاب الحدود و غیر اینها.[[10]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn10" \o ")

خطر غالیان و جاعلان حدیث در مکتب مدینه

مکتب حدیثی مدینه، همان گونه که در عصر امام باقر و صادق علیهماالسلام گرفتار آسیب غالیان و جعّالان حدیث بود و آن دو امام، به خصوص امام صادق علیه السلام ، با درایت به مبارزه با جریان جعل و انحراف در حدیث پرداختند، در عصر امام کاظم علیه السلام نیز از این خطر مصون نبود.[[11]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn11" \o ") این امر، به خصوص پس از شهادت امام کاظم علیه السلام توسط فرقه منحرف «واقفیه» شدّت گرفت. آنان برای تأیید مذهب خود اقدام به جعل احادیثی دالّ بر قائمیّت امام کاظم علیه السلام و نفی امامت فرزندش امام رضا علیه السلام نمودند؛ از این رو، یکی از وظایف امام هشتم علیه السلام ، آن بود که به تبیین ماهیّت این جریان و تمیز احادیث صحیح از سقیم بپردازد.[[12]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn12" \o ") چنان که در غیر مورد یاد شده نیز، امام رضا علیه السلام برای تصحیح متون حدیثی منقول از برخی محدّثان شیعی، همواره مورد مراجعه قرار می گرفت.[[13]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_edn13" \o ")

[[1]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref1" \o ") .پایگاه حوزه ،فهرست موضوعی مقالات :: علم حدیث :: سیر تاریخی حدیث :: مکتب های حدیثی شیعه در سده های اولیه.

[[2]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref2" \o ") . درباره آن دسته از اصحاب امام کاظم و رضا علیهماالسلام همچون هشام بن الحکم و هشام بن سالم و ابوجعفر مؤمن الطالق و ... که به کار مناظره و مباحث کلامی اشتغال داشتند ر. ک. به: کشی، همان، ص 281 و 271 و 275 و 185.

[[3]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref3" \o ") . ر. ک. نجاشی، همان، ص 27، ذیل ترجمه حسن بن محمد بن سهل نوفلی، نجاشی درباره اش چنین گفته: «ضعیف، له کتاب حسن کثیر الفوائد جمعه و قال: ذکر مجالس الرضا علیه السلام مع الأدیان...» و نیز نگاه کنید به مقاله دکتر سید جواد مصطفوی تحت عنوان: «تجلّی علوم اهل بیت علیه السلام در مناظرات امام رضا علیه السلام » که ضمن مجموعه آثار نخستین کنگره امام رضا علیه السلام به طبع رسیده است.

[[4]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref4" \o ") . ر. ک. به: طوسی، محمد بن حسن، رجال الطوسی، قم، منشورات رضی (افست)، 1380 ق، ص 342 397 / فضلی، همان، ص 6 205 / بهبودی، محمدباقر، معرفة الحدیث، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، 1362 ش، ص 53.

[[5]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref5" \o ") . . ک. عادل ادیب، زندگی تحلیلی پیشوایان ما، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1365 ش، ص 206 / هاشم معروف الحسنی، سیرة الائمة الاثنی عشر، ط 6، بیروت، دارالتعارف، 1411 ق، ج 2، ص 31 (نقل از مجید معارف پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص 332)

[[6]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref6" \o ") . شیخ مفید، الارشاد، ص 298.

[[7]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref7" \o ") . امین، سید محسن، همان، ج 1، ص 101.

[[8]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref8" \o ") . فضل بن الحسن الطبرسی، اعلام الوری، تحقیق مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، قم، 1417 ق، ج 2، ص 64 / مجلسی، بحارالانوار، ج 49، ص 100، ح 17.

[[9]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref9" \o ") . ر. ک به: بهبودی، محمد باقر، مقاله «علم رجال و مسأله توثیق»، کیهان فرهنگی، سال هشتم شماره 8 (نقل از مجید معارف، «پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه»، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری ضریح، 1374 ش، ص 331).

[[10]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref10" \o ") . نجاشی، همان، ص 311.

[[11]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref11" \o ") . ر. ک. به: مجلسی، محمد باقر، همان، ج 25، ص265 و ج 48، ص 158121 / کشی، همان، رقم های 525 و 526 و 527 و 528 و 541 و 542 و 511 و 538 و 581 / الزین، محمد حسین، الشیعة فی التاریخ ط 2، بیروت، دارالآثار، 1399 ق، ص 220 / مجید معارف، همان، ص 323 294.

[[12]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref12" \o ") . ر. ک. به: طوسی، کتاب الغیبة، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، 1412 ق، 43 48 بنا به نقل شیخ طوسی، تعداد زیادی از گروندگان به این مذهب با رؤیت معجزات امام رضا علیه السلام و یا پاسخ های علمی وی به مسائل فراوانی که از ایشان سؤال می شد و با روشن گری های آن حضرت، از این مذهب بازگشتند. (و ر. ک. به: مجلسی، همان، ج 49، ص 25 و ج 41).

[[13]](http://www.hawzah.net/hawzah/admin/XMLForm.aspx?AssetID=2&DataID=0&PageID=13&LangID=1" \l "_ednref13" \o ") . به عنوان نمونه، در یک مورد، یونس بن عبدالرحمن، تعداد زیادی از احادیثی که در عراق از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام شنیده بود را به محضر امام رضا علیه السلام عرضه نمود و آن حضرت تعداد بسیاری از آن احادیث را ردّ کرده و فرمودند برخی همچون ابوالخطّاب و پیروانش بر امام صادق علیه السلام دروغ می بستند، و تا به امروز به این کار ادامه می دهند! (ر. ک. به: کشی، همان، ص 224، ح 401).

**امام (ع) فعالیت علنی را رهبری می فرمود**

همه این نشانه ها و شواهد تاریخی ثابت میکند که پایگاه مردمی مکتب علی (ع) از جهت علمی و اجتماعی تا حدی بسیار رشد کرده و گسترش یافته بود .

در آن مرحله بود که امام (ع) مسئولیت رهبری را بعهده گرفت . بر اساس این تحول و وسعت نفوذ و همراهی و همیاری گروههای بسیار زیاد از مردم ، امام (ع) بنا به تغییر و تحولات عصر خود ، فعالیتهای غیر معمول را رهبری می فرمود . تا آنجا که بعضی از جماعت شیعیان کوشیدند او را متهم به مخالفت با « تقیه » کنند و هیئتی نزد او فرستادند تا او را از هارون الرشید بر حذر دارند « صفوان بن یحی » گفت : وقتی « ابو الحسن موسی » (ع) در گذشت و رضا (ع)

حکم را در دست گرفت از آن کار بر او ترسیدم و به او گفتیم تو امری بزرگ را آشکار کردی و ما بر تو ازین طاغی بیم داریم . امام (ع) گفت : « بیهوده میکوشد ، با من کاری نمیتوان کرد(8)» و از « محمد بن سنان » (ع) روایت شده است که گفت :

به « ابو الحسن رضا (ع) ، گفتم در روزگار هارون خود را به این کارزبانزد کردی و به جای پدرت نشستی در حالی که از شمشیر هارون خون می چکید » (9).

جمعی دیگر نیز نزد وی افتند و گفتند : « خاموش بنشین هم آن سان که جد وپدرت خاموش نشستند . » و دیگران کوشیدند که او را قانع سازند تا تقیه پیشه کند و او با آنان مخالفت کرد ، حال آنکه تقیه دین جدش صادق (ع) بود . درموارد دیگری نیز امام را ازین معنی هشدار دادند و بر حذر داشتند . این رویدادها ، نشانه فعالیت پی گیرانه امام (ع) بود که آن جماعتها را هشیار ساخت .

چه ، نمی توانستند طبیعت تغییر و تحول و گسترش پایگاههای مردمی و رشد وافزونی نفوذ آن را در نفوس و دل مسلمانان و پاسخگوئی سریع مردم را به آن و همکاری فعالانه آنان را در عملیات و فعالیتهای علنی امام درک کنند .

حقایق تاریخی بسیار وجود دارد که واقعیت گفتار ما را آشکار میسازد .

پس از آنکه رضا (ع) بعد از پدر ، مسئولیت رهبری و امامت را به عهده گرفت ، در جهان اسلام به سیرو گشت پرداخت و نخستین مسافرت را از مدینه به بصره آغاز فرمود تا بتواند بطور مستقیم با پایگاههای مردمی خود دیدار کند و درباره همه کارها به گفتگو پردازد . عادت او چنین بود که پیش از آنکه به منطقه ای حرکت کند ، نماینده ای به آن دیار گسیل میداشت تا مردم را از ورود وی آگاه کند تاوقتی وارد میشود ، مردم آماده استقبال و دیدار او باشند . سپس با گروههای بسیار بزرگ مردم اجتماع بر پا میکرد و درباره امامت و رهبری خود با مردم گفتگو می فرمود . آنگاه از آنان میخواست تا ازو پرسش کنند تا پاسخ آنان را در زمینه های گوناگون معارف اسلامی بدهد . سپس میخواست که با دانشمندان علم کلام و اهل بحث و سخنگویان ، همچنین با دانشمندان غیر مسلمان ملاقات کند تا در همه باب مناقشه به عمل آوردند و با او به بحث و مناظره پردازندپس از پایان کار به مردم کوفه خبر میداد که تا سه روز دیگر نزد آنان خواهد بود و با پایگاههای خود تماس میگرفت و با بحث کنندگان و متکلمان و یهود و نصاری و کسانی که در آن زمان در جهان اسلام یک خط فکری داشتند ، تماس میگرفت تا در هر باب گفتگو کنند . به گروه اخیر از آنروی توجه می فرمود و به جنبش و افکارشان اهمیت میداد که از راه ترجمه ها و مجادله های کلامی ، توجه جهان اسلام را بخود جلب کرده بودند .

امام (ع) درین مسافرتها با همه گروهها و مکتبهای علمی ، بحثها وگفتگوهای رنگارنگ میداشت . محمد بن عیسی تقطینی گوید : « مسائلی که از امام (ع) می پرسیدند گرد آوردم ، به هیجده هزار مساله رسید که به آنها پاسخ گفته بود . »

« ابراهیم بن عباس صوری » می گوید : « هرگز ندیدم که از رضا (ع) پرسشی کنند و او پاسخ آنرا نداند . » (10)

پدران رضا (ع) ، به همه این فعالیتهای آشکار مبادرت نمیکردند . آنان شخصا به مسافرت نمی رفتند تا بتوانند بطور مستقیم و آشکار با پایگاههای مردمی خود تماس حاصل کنند . اما در مورد امام رضا (ع) مسئله امری طبیعی بود . زیرا درین مرحله پایگاههای مردمی بسیار شده بود و نفوذ مکتب امام علی (ع) از نظر روحی و فکری و اجتماعی در دل مسلمانان که با امام بطور آگاهانه و همیاری عمل میکردند افزایش یافته بود .

اما حادثه ای روی داد : گروهی از یاران امام (ع) میان این تحول و دگرگونی ظاهری که در خط پدران او بود ، با شرایط و اوضاع جدید ، نتوانستند رابطه ای برقرار کنند و ازین روی بود که اعتراضاتی به امام وارد می آوردند .

8 - کافی ج 1 ص 87 و نیز عیول اخبار رضا و مناقب و ارشاد .9 - روضه کافی ص 257 .10 - برای تفصیل بیشتر به سلسلة الذهب و به فصول مهمة از ابن صباغ مالکی مراجعه شود .

**امام در زمان هارون**

امام رضا علیه السلام پس از شهادت امام کاظم، امامت و دعوت خود را آشکار ساخت و بی پروا به رهبری امت پرداخت. جو سیاسی جامعه در زمان هارون چنان خفقان آور بود که حتی برخی از صمیمی ترین یاران امام از این صراحت و بی پروائی او بر جانش بیمناک بودند.

«صفوان بن یحیی» می گوید:امام رضا علیه السلام پس از رحلت پدرش سخنانی فرمود که ما بر جانش ترسیدیم و به او عرض کردیم:مطلبی بزرگ را آشکار کرده یی، ما بر تو از این طاغوت (هارون) بیمناکیم.

فرمود: «هر چه می خواهد تلاش کند، راهی بر من ندارد» (17)

«محمد بن سنان» می گوید در روزگار هارون به امام رضا علیه السلام عرض کردم:شما خود را به این امر - امامت - مشهور ساخته اید و جای پدر نشسته اید، در حالیکه از

[19]

شمشیر هارون خون می چکد!

فرمود:آنچه مرا بر این کار بی پروا ساخته سخن پیامبر است که فرمود: «اگر ابو جهل یک مو از سر من کم کرد گواه باشید که من پیامبر نیستم» و من می گویم «اگر هارون یک مو از سر من کم کرد گواه باشید که من امام نیستم» (18)

و همچنان شد که امام می فرمود زیرا هارون هرگز فرصت نیافت خطری متوجه امام سازد، و بالاخره به جهت اغتشاشاتی که در شرق ایران رخ داده بود، هارون مجبور شد خود با سپاهیانش به سوی خراسان برود و در راه بیمار شد، و در 193 هجری در طوس مرگش فرا رسید، و اسلام و مسلمین از وجود پلیدش ایمن شدند.

17 - کافی ج 1 ص 48718 - کافی ج 8 ص 257

شرح حالی مختصر

عبد الله ابوالعباس مأمون به سال 170 در آنشب که عم وی هادی بمرد تولد یافت مادرش کنیزکی بود مراجل نام. بیست و سه ساله بود که هارون وی را ولیعهد دوم کرد و ولایت خراسان و دیگر ولایات ایران را تا همدان بدو سپرد پس از مرگ هارون امین پیمان پدر را شکست و در جنگ با برادر کشته شد و خلافت به مأمون رسید.

مأمون در ری بود که کار خلافت وی سرگرفت و تا سال 204 به خراسان بود آنگاه به بغداد آمد.

اختلاف امین و مأمون

هارون در سال های پایانی عمر خویش سخت در اندیشه اختلاف این دو برادر بود.به روایت، دینوری، هارون از زبان موسی بن جعفر ع پیشگویی خاصی درباره اختلاف این دو برادر شنیده بود.به دلیل همین نگرانی زمانی که به خراسان می رفت، بار دیگر برای مأمون از همه شخصیت های لشکری و کشوری بیعت گرفت، تا مبادا امین مشکلی برای او ایجاد کند.این تأکیدهای هارون، بعدها به نفع مأمون تمام شد.زیرا بسیاری از کسانی که وفادار به اصل بیعت بودند، حاضر به اطاعت از امین در مخالفت با مأمون نشدند.

حتی پیش از آن که هارون بمیرد، امین در پی جذب شخصیت های مهم از جمله فضل بن ربیع وزیر هارون برای خلع مأمون بود.اندکی پس از مرگ هارون، فعالیت جدی تری شد.اما از آن جا که مأمون در مرو و امین در بغداد بود، دایره اختلاف به آرامی گسترد.فضل بن ربیع در کنار امین و علیه مأمون تلاش می کرد، ولی فضل بن سهل، دستیار مأمون در جهت عکس وی می کوشید .روشن بود که تخلف از سوی امین است و وی نمی بایست بر اساس اصول پذیرفته شده در بیعت، تلاشی در جهت مقدم داشتن فرزندش موسی بر مأمون و در نهایت خلع برادرش از خلافت صورت دهد.امین تلاش فراوانی کرد تا مسأله را به آرامی تمام کند، اما مأمون که مشاوران قدرتمندی داشت و از حمایت خراسانیان هم برخوردار بود، از پذیرفتن خواست امین سرباز زد.از سال 195 رسما نام مأمون از خطبه ها و سکه ها حذف و نام موسی فرزند امین جای آن نشست.به موازات دو وزیر، که از قضا نام هر دو فضل بود، دو فرمانده نظامی از دو سوی رو در روی هم قرار گرفتند: یکی علی بن عیسی بن ماهان بود که می بایست از سوی امین به خراسان رفته آن ناحیه را تصرف کند، دیگری، طاهر بن حسین معروف به ذو الیمینین بود که می بایست راه را بر وی سد می کرد.

آشکار بود که منطقه عراق و ایران یک بار دیگر رو در روی هم قرار می گرفتند.بعدها، سنیان افراطی، امین را خلیفه ای مطلوب که جانبدار اهل سنت بود، معرفی کردند و مأمون را فردی منحرف و اهل بدعت، زیرا از معتزلیان دفاع می کرد.صورت دیگر قضیه، عربی و عجمی بودن ماجراست .البته تأکید بر این مسأله به عنوان محور تعیین کننده چندان صحیح نیست، اما به هر روی نقشی در این اختلاف دارد که قابل چشم پوشی نیست.

دو سپاه در نزدیکی ری با یکدیگر درگیر شدند، در حالی که شمار سپاه طاهر بسیار اندک بود .مقاومت آنها سپاه بغداد را درهم شکست.علی بن عیسی که فریاد سر داده از سپاهش می خواست که مقاومت کنند، با تیر یکی از سپاهیان خراسان کشته و سرش جدا شد.بدین ترتیب کار سپاه بغداد تمام شد.در بی توجهی امین به کار لشکر همین بس که نوشته اند که وقتی خبر شکست علی بن عیسی رسید در حال ماهیگیری بود.بدون توجه به خبر کسی که خبر آورده بود، گفت: ساکت باش! من هنوز یک ماهی نگرفته ام!

درگیری بعدی در همدان بود که بار دیگر سپاه بغداد شکست خورد.پس از این شکستها بود که به مشورت فضل بن سهل، مأمون در سال 196 اعلان خلافت کرد.به تدریج طاهر بر بخشهایی از عراق از جمله واسط و مدائن تسلط یافت.محاصره بغداد در سال 197 آغاز شد و طاهر در سال بعد توانست بغداد را به تصرف خود درآورده و امین را به قتل برساند.مأمون از سال 198 خلیفه رسمی شد و مدت بیست سال خلافت کرد.

یکی از مهم ترین آثار این تحول، افزایش نقش خراسان در تحولات جهان اسلام بود.زمانی که مأمون به شام رفت، فردی از شامیان مکرر نزد وی آمده می گفت: همان طور که به عجم خراسان نظر داری به عرب شام هم نظری بیفکن! روی کار آمدن مأمون، موجب گردید سلسله طاهریان به عنوان نخستین سلسله نیمه مستقل کارش را در خراسان آغاز کند، و این از نتایج این تحول به حساب می آید.

در این زمان تأکید بر نژاد ایرانی در برابر عرب چندان مفهومی ندارد.مهم آن بود که جمعیت ساکن در خراسان که ترکیبی از عرب و عجم بود، به نوعی احساس جدایی از بغداد را داشت.درست همان طور که زبان پهلوی به مرور به فارسی دری، (1) تبدیل شد و ترکیبی از فارسی و عربی به وجود آمد، نژادی ترکیبی از اعراب ساکن در خراسان و ایرانیان کهن پدید آمد که احساس استقلال داشته و به تدریج ایرانی نامیده شد.

نخستین اقدام مأمون پس از رسیدن به خلافت، دعوت از امام رضا ع است.در این جا مناسب است درباره شخصیت آن حضرت و برخورد مأمون با وی سخن گفته، سپس تحولات دوره مأمون را پی گیریم.

امام رضا (ع)

امام علی بن موسی الرضا ع در ذی قعده سال 148 در مدینه به دنیا آمد و روز پایانی ماه صفر سال 203 هجری در سناباد طوس که بعدها نامش مشهد علی بن موسی الرضا و به اختصار مشهد، شهرت یافت، رحلت کرد.آن حضرت تا سال 201 هجرت در مدینه زندگی می کرد.پس از آن به درخواست مأمون در رمضان آن سال به مرو آمد و سال های آخر عمر خویش را در خراسان گذراند .

با شهادت امام کاظم ع رهبری جامعه شیعه بر عهده امام رضا ع قرار گرفت.در این زمان، مشکل اساسی شیعیان، بحث رهبری و مسأله مهدویت بود.طی سال ها، امامان بشارت به ظهور مهدی اهل بیت را داده بودند.پس از شهادت امام کاظم ع برخی از شیعیان به مهدویت امام کاظم ع گرویدند و اعلام کردند که آن حضرت نمرده و هنوز امام آنهاست.دست کم یکی از دلایل این اقدام از سوی برخی از شیعیان بنام، آن بود که برای حفظ اموالی که در اختیارشان بود، چنین باوری را مطرح کردند.به این طایفه، واقفه یعنی کسانی که بر امامت ایشان توقف کردند می گویند.این مشکل برای سال ها میان شیعیان وجود داشت، اما به تدریج اکثریت قریب به اتفاق شیعه، به امامت امامان بعدی گرویدند.

این زمان که اواخر قرن دوم هجری بود، که فرهنگ و معارف شیعی به صورت روشنی تبیین شده بود.از این رو، انحرافات جزیی، تأثیری در اصل تشیع نداشت.از زمان امام باقر ع به بعد و نیز توسط امام صادق ع و امام کاظم ع شمار فراوانی از شیعیان چنان پرورش یافتند که هر کدام اسطوانه ای در فقه و کلام شیعی به حساب می آمدند.

زندگی امام رضا ع دو بخش است: نخست رهبری شیعیان در بعد فکری و سیاسی، دوم درگیر شدن آن حضرت در ماجرای ولایت عهدی.ابتدا نگاهی به مسأله ولایت عهدی خواهیم داشت.

زمانی که هارون مرد، قرار بود ابتدا امین و سپس مأمون به خلافت برسد.در آن زمان مأمون در خراسان بود.به تدریج میان دو برادر اختلاف افتاد و در نهایت، در جنگی که درگرفت، در سال 193 امین کشته شد.مأمون که متکی به عرب ها و ایرانیان مقیم ایران بود، مرکز حکومت را در مرو قرار داد.درست در همین سالها شورش هایی از سوی علویان به وقوع پیوست.پس از گذشت چند سال مأمون، در اندیشه استفاده از امام رضا ع برآمد.به همین دلیل یکی از فرماندهان خود را به مدینه فرستاد تا آن حضرت را به مرو بیاورد.آن شخص به مدینه آمد و از آن حضرت خواست تا همراه وی به مرو برود.امام نپذیرفت.ولی اندک اندک روشن شد که وی مجبور است تا به مرو برود.آن حضرت بدون آن که خانواده خویش را همراه بردارد، عازم ایران شد.از مدینه به بصره، پس از آن به اهواز، ارجان بهبهان فعلی شیراز، ابرقوه، فراشاه، یزد، خوانق رباط پشت بادام، قدمگاه، نیشابور، طوس، سرخس عبور کرده و به مرو که مرکز خلافت بود، رسید.امروزه در بسیاری از این شهرها، آثاری وجود دارد که شیعیان و دوستداران اهل بیت (ع) آنها را به یادگار از محل اقامت موقت امام در شهر خود، ساخته اند .در روستاهایی مانند فراشاه و خرانق، کتیبه هایی از قرن ششم هجری در این باره بر جای مانده است.مأمون در آغاز از وی خواست تا منصب خلافت را بپذیرد! امام رضا ع که هدف اصلی مأمون را از این اقدام می دانست، تسلیم خواست وی نگردید.مأمون گفت که دست کم باید مقام ولایت عهدی را بپذیرد.زمانی که خواهش مأمون به اجبار تبدیل شد، امام آن را پذیرفت .هدف اصلی مأمون از این اقدام چه بود؟ مأمون چندین هدف از این اقدام داشت که خود به برخی از نزدیکانش، دلایل آن را چنین برشمرد:

این مرد کارهای خود را از ما پنهان کرده، مردم را به امامت خود می خواند.ما او را بدین جهت ولی عهد قرار دادیم که مردم را به خدمت ما خوانده به سلطنت و خلافت ما اعتراف نماید .دیگر آن که فریفتگانش بدانند که او آنچنان که ادعا می کند نیست و این امر (خلافت) شایسته ماست نه او.همچنین ترسیدیم اگر او را به حال خود بگذاریم، در کار ما شکافی به وجود آورد که نتوانیم آن را پر کنیم و اقدامی علیه ما بکند که تاب مقاومتش را نداشته باشیم.

زمانی که برخورد امام رضا ع از سر درایت و عقل، او را از کارش پشیمان کرد و به اهدافش نرسید، قصد جان امام را کرد و آن حضرت را به شهادت رساند.مأمون در ادامه همان سخن بالا گفته است:

اکنون که در کار او مرتکب خطا شده و خود را با بزرگ کردن او در لبه پرتگاه قرار داده ایم، نباید در کار وی سهل انگاری کنیم، بدین جهت باید کم کم از شخصیت و عظمت او بکاهیم تا او را پیش مردم بصورتی در آوریم که از نظر آنها شایستگی خلافت را نداشته باشد، سپس درباره او چنان چاره اندیشی کنیم که از خطرات او که ممکن بود متوجه ما شود جلوگیری کرده باشیم .

از این دو عبارت، اهداف مأمون به دست می آید.مأمون دراندیشه کشاندن امام به صحنه سیاست عباسی بود.امام هم با عدم پذیرش خواست های او و نشان دادن این که ولایت عهدی او تحمیلی است، اجازه نداد مأمون به اهدافش دست یابد.افزون بر این، امام رضا ع شرط کرد که در هیچ گونه عزل و نصبی مداخله نکند.این امر، به مردم می فهماند که امام، از سیاست عباسی منزوی و برکنار است.

یک بار هم که به اصرار مأمون، امامت نماز عید را پذیرفت، به سیره نبوی رفتارکرده از اشرافی گری پرهیز نمود.پس از آن جمعیت زیادی فراهم آمدند و مأمون از ترس آن که این اقدام دشواری های بیشتری برای حکومت او فراهم کند، امام را از میانه راه بازگرداند.

زمانی نیز که مأمون مجلسی برای ولایت عهدی ترتیب داد، امام ضمن سخنانی، بر این اصل اساسی شیعی تکیه کرد که حکومت حق اهل بیت ع است و دیگران که شامل اجداد و پدر مأمون نیز می شد بر اهل بیت ظلم کرده و حکومت را غصب کرده اند.امام در آن محفل فرمود:

سپاس خدای را که آنچه مردم از ما تباه کرده بودند، حفظ فرمود و قدر و منزلت ما را که پایین برده بودند، بالا برد.هشتاد سال بر بالای چوب های کفر ما را لعن و نفرین کردند، فضایل ما را کتمان نمودند و پول هایی در دروغ بستن به ما هزینه شد و خداوند، جز بلندی یاد ما و آشکار شدن فضل ما را نخواست.

همه این اقدامات سبب شد تا مأمون از کار خود پشیمان شده امام را به شهادت برساند.جالب است که امام خانواده خود را از مدینه به مرو نیاورده بود.این حرکت تنها برای آن بود تا نشان دهد امیدی به خلافت خود ندارد.

در طول مدتی که امام در مرو بود، مأمون جلسات علمی متعددی تشکیل داد.این جلسات در برابر عالمان سایر ادیان و هم در برابر کسانی بود که امامت امام علی ع را نمی پذیرفتند .گفته شده است که هدف مأمون آن بود که امام را که نزد شیعیان بزرگترین عالم و اندیشمند شناخته می شد، شکست دهد.آنچه از این مباحثات مانده، سرافرازی امام را نشان می دهد که باید خشم مأمون را برانگیخته باشد.

یکی از اهداف مهم مأمون آن بود که با آمدن امام رضا ع به مرو، بتواند علاقه مردم را به علویان، به سمت امام که اکنون ولی عهد او بود سوق داده و قدم مهمی به نفع دولت خود بردارد.پس از شهادت امام رضا ع وی در ظاهر می کوشید تا علویان را در اطراف خود داشته باشد و اجازه ندهد در این سوی و آن سوی مملکت دست به قیام بزنند.

در کنار آن، تبلیغات مسمومی علیه علویان راه افتاد که بی تردید دولت عباسی در آن نقش داشت.به عنوان نمونه، میان مردم شایع شده بود که علویان، مسلمانان را برده خود می دانند ! زمانی همین سخنان به امام رسید و آن حضرت به شدت آن را تکذیب کرد.

بعد دیگر زندگی امام رضا ع رهبری شیعیان بود.در درجه نخست، امام در تمام مدتی که در مدینه و پس از آن در مرو بودند، به کار ترویج اندیشه های شیعه مشغول بودند.این کار، با پاسخگویی به نامه های شیعیان انجام می شد که اکنون حجم زیادی از آنها بر جای مانده است.سخنان طولانی امام در باب امامت که از بهترین کلماتی است که از امامان در تعریف امامت بر جای مانده، گویای همین اقدام امام است.مهم تر از اینها، اقدام امام در نیشابور، در متصل کردن دو اصل توحید و ولایت به یکدیگر است، آن جا که حضرت، سخن خداوند را به نقل از پیامبر ص آوردند که کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی، آنگاه پذیرش امامت خود را شرط آن ذکر کردند.این قبیل برخوردها حرکتی قوی در استحکام بخشیدن به نفوذ شیعه در آن نواحی بوده است.تاریخ گواه است که تشیع در خراسان ریشه عمیقی یافته و این می تواند از رهگذر اقدامات امام و پس از آن اصحاب امامان در آن ناحیه بود .

اقدام دیگر امام، مقابله با افراطی ها و تندروها بود.غالیان شیعه، باورهای نادرستی را به نام عقائد شیعه مطرح می کردند.احادیثی هم از سوی دشمنان دانا و نادان شیعه انتشار می یافت که در نهایت به ضرر شیعه تمام می شد.امام در برابر این قبیل انحرافات، ایستادگی کرده در نامه ها و برخوردها، شیعیان خود را ارشاد می فرمودند.

پراکندگی شیعیان در عراق و ایران و سایر نواحی دنیای اسلام، سبب شده بود تا برخی از آنها تحت تأثیر اندیشه های کلامی نادرست قرار گیرند.شیعیانی بودند که به همین دلیل به جبر گرویده بودند.امام رضا ع در برابر این انحرافات هم، کلمات روشنگرانه ای دارند .

بدین ترتیب، به رغم آن که امام در سال 203 به شهادت رسید، میراث علمی بزرگی از آن حضرت بر جای ماند که همواره فرا راه دلباختگان مکتب اهل بیت علیهم السلام و هر انسان هوشمندی است.

مأمون و دوران وی

مأمون که با کمک فضل بن سهل بر سر کار آمده بود، موفق شد پس از کشتن برادرش امین، و از میان بردن فضل بن سهل و امام رضا ع راه را برای خلافت خویش هموار کند.وی که احساس می کرد خراسان از مرکزیت دنیای اسلام به دور است و در عین حال می بایست موافقت خاندان عباسی را در بغداد به دست آورد، در سال 204 هجری به بغداد منتقل شد.پیش از آمدن وی، شورش ابراهیم بن مهدی عباسی آرام شده بود.شورش وی به دلیل گرایش مأمون به علویان و اصولا دوری از بغداد، نوعی فرصت طلبی برای دفاع از عربیت بود.ابراهیم بن مهدی، در سال 210، هنگامی که در حال گریز با لباس زنانه بود، در بغداد دستگیر و زندانی شد.

مأمون افزون بر آن که فضل و امام رضا ع را از سر راه برداشته بود، پذیرفت تا لباس سبز را که پس از ولایت عهدی امام رضا ع باب کرده بود از تن درآورده لباس مشکی که لباس عباسیان بود و از زمان سوگواری مردم برای یحیی بن زید در سال 127 یا ابراهیم امام بود، بر تن کند.این مسأله رضایت کامل هواداران عباسیان را فراهم کرد.

متنفذترین خاندان در تمام این دوره، خاندان طاهریان بود که حتی پس از درگذشت طاهر، عبد الله فرزند وی و تا سالها بعد نوادگان طاهر، در خراسان و بغداد قدرت قابل توجهی داشتند .بعدها درباره طاهریان بیشتر سخن خواهیم گفت.

مأمون هم کما بیش با شورش های مختلفی روبرو بود.از جمله مردم قم در سال 210 بر عمال وی شوریده خلافت مأمون را انکار کردند.با توجه به تشیع مردم قم، می توان گفت که آنها به جز ظلمی که از ناحیه عمال خلیفه بر مردم روا می شد، از اساس، مأمون را به عنوان دشمن تشیع واقعی می شناخته اند.سپاه مأمون به قم تاخت و افزون بر قتل و غارت، برج و باروی شهر را هم ویران کرد.در سال 217 هجری بار دیگر جعفر بن داود قمی در قم بر مأمون شورید .مأمون شخصی از خود قمی ها را با نام علی بن عیسی قمی با سپاهی به سوی او فرستاد تا آن که وی را به قتل رساند.شورش هایی دیگری هم به طور مکرر در یمن و مصر بر ضد وی صورت می گرفت .در این مناطق، به ویژه در مصر، نزاع های قبایلی و جانبداری برخی از آنها از عباسیان و رودررویی دیگر قبایل، منجر به این شورش ها می شد.

مأمون به دلیل گرایش های فکری فلسفی به عنوان خلیفه ای دانشمند در منابع تاریخ خودنمایی کرده است.طبعا نسبت به سایر خلفای عباسی، وی از دانش بیشتری برخوردار بود و مجالس علمی فراوانی در دربار خود برگزار می کرد.وی در بعد مذهبی، یک معتزلی بود.در آن زمان، معتزلیان بغداد، گرایشی هم به امیر المؤمنین ع داشتند و به همین دلیل منابع اهل سنت، مأمون را شیعه دانسته اند.نسبت تشیع به مأمون، به این معنا نیست که وی شیعه امامی یا حتی زیدی است، تنها به این معناست که وی مقام علی بن ابی طالب را از مقام سایر خلفا بالاتر می دانست .چنین باوری در نگاه اهل سنت متعصب، به معنای تشیع تلقی می شد.ابن اثیر نوشته است که مأمون از سال 212 رسما اعلام کرد که علی بن ابی طالب، افضل از تمامی صحابه و بهترین مردم پس از رسول خداست

.مأمون برای ترویج عقائد معتزلی خود فردی سخت گیر بود و در آخرین سال حکومت خود، یعنی 218 دستور داد تا علمای بلاد را فراهم آورده آنها را مجبور کنند تا به سخن معتزلیان درباره مخلوق بودن قرآن اعتراف کنند.وی در همین سال بیمار شد و پس از چندی درگذشت.